

نکاتی که رعایت آن مدیران را درکارشان موفق می سازد :

محور مدیریت در اسلام تقوی است و مبنای مدیریت حق گرائی . حقیقت تقوی ، همسایه کمالات معنوی و فضائل انسانی را در بردارد و تنها پرهیز در ظاهر یا تسلیم به آیین نیست . آن کسی که عملش خالصا " و مخلصا " لوجه الله است و در مسیر حق ، گام برمی دارد باید مطمئن باشد کاری که برای خدا صورت می گیرد خداوند تضمین ابدیت او را کرده است .

علم را ممکن است به آسانی آموخت ، اما عمل چی؟! بفرضی موفق شدن به عمل اگر با توحه به غیر خدا باشد پیشیزی ارزش ندارد . وقتی انسان هدف دیگری جز خدا انتخاب کند و مثلاً " فقط به حفظ مقام و موقعیت و تفوق و برتری خود بیندیشد تضادی در وجود خود میان تفکر و فطرت می باید ، گاهی به این سو و زمانی به آن سو کشیده می شود اما به مقصود نمی رسد . می گویند : محنون بر مرکب سوار و به قصد خانه لبلی حرکت کرد اما مرکبش به آرزوی رسیدن به فرزند خود میل به رفتن به منزل دارد . گاهی با اصرار محنون چند قدم جلو می رود و با غفلت محنون چند قدم به عقب برمی گردد . زمان می گذرد اما نه محنون و نه مرکب به هدف خود نزدیک نشده اند :

همچون در تنازع با شتر

گه شتر چربید و گه محنون حر

میل محنون پیش آن لیلی روان

میل ناچه دریس طفلش دوان

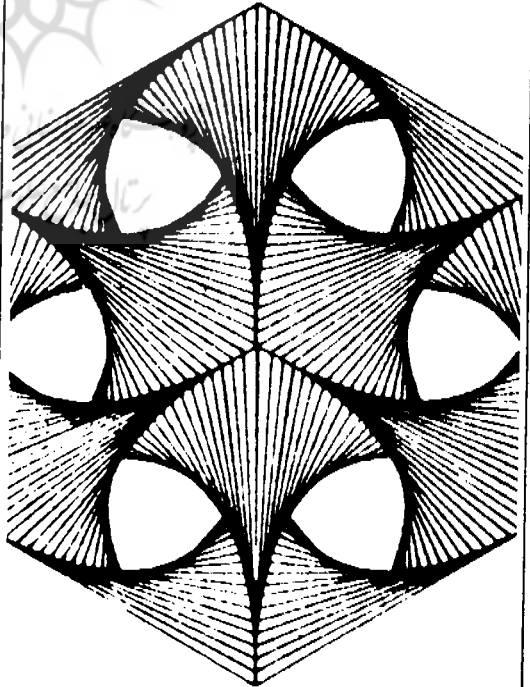
یکدم ارمجون ز خود غافل شدی

ناچه گردیدی و واپس آمدی

مدیریت عملی

مستنبر

رهنمودهای اسلام



اسلامی است که باید باهوشیاری این مشعل
فروزان را روشن نگاه داریم و همیشه گرد پرچم
اسلام جمع باشیم .

از انتقاد سازنده نرنجیم . حرف منطقی را
بپذیریم و درصدد اصلاح خویش برآئیم . مدیران
اگر صداقت داشته باشند عیوب خود را می -
فهمند و مسلمان که عیب خود را دانست درصدد
رفع آن برمی آید .

به اطرافیان تان توجه کنید . بعضی گرگند در
لباس میش و در بند منافع خویش . گروهی افراد
جابلوس ممکن است با تعریف و تمجید از شما و
کارهایتان امر راحتی بر خود شما مشتبه سازند
فرمایش حضرت علی (ع) است که :

" بدترین برادرانت کسانی هستند که با تو
در صفات نفسانیت مدارا می کنند .

نقائصت را حادی نمی گیرند و عیب اخلاقی
را از تو پنهان می دارند . "

به نزد من آنکس نکوخواه تو است

که گوید فلان جاه در راه تو است
مدیریتی که در آن کسی راجح است انتقاد
کردن باشد با انسان نماهای قالبی سازگار
است نه با انسانیت .

می گویند : یکی از امیران اشعاری گفته بود
به اشعاری داد تا آنها را اصلاح نماید شاعر
خواند و دید مهمل است لذا به حای هربیت شعر
یک شعر خوب و غزائی نوشته و تمام را عوض کرد و
به امیر داد . امیر را این حرکت خوش نیامد و
گفت : این حیوان به طویله بفرید سر آخور
ببندید گاه بخورد و بعد او را بخشید . مدتی
گذشت بازیکروز امیر اشعاری گفته به همان
شاعر داد که بخوان و انتقاد کن . شاعر کاغذ را
گرفت بدون آنکه بخواند در جیب گذارد و راه
لطفاً " ورق بزیند

چون به خود باز آمدی دیدی زجا

کوسیس رفته است بس فرسنگها
درسه روز ، ره بدین احوالها

مانند مجنون در تردد سالها
گفت ای ناقه جو هر دو عاشقیم

ماد و ضد بس همسره نالا بقم
نیستت بر وفق من مهر و مهرار

کرد باید از تو عزلت اختیار
سرنگون خود را از اشتر در فکند

گفت سوزیدن زغم تساحند چند
عشق مولی کی کم از لیلی بود

گوی گشتن بهر او اولی بود
گوی شد می گرد بریهلوی صدق

غلط غلطان در خم جوگان عشق
کاین سفرزین بس بود جذب خدا

و آن سفر بر ناقه باشد سیرما
همه می دانید بستوانی مدیریت های مادی

یک سه فرو می ریزد و به یک گردش خرخ نیلوفری
نه نادر به حا خواهد ماند و نه نادری ! مقام

و منصبی که بستنیان معنوی ندارد جز شخصیت
کراهی برای اشخاص حیزی به ارمغان نمی آورد

و عاقبتی جز حسرت و ندامت ندارد .
طلب منصب فانی نکند صاحب عقل

عافل آن است که اندیشه کند با بان را
انتقاد و سلطه اصلاح انسان است اگر از روی

نخوی و سناخت و با توجه به امکانات و موقعیتها
صورت پذیرد نه خدای نکرده بر اساس بی تفاوتی

و خط و خطوط !!!
انتقاد حربیه محبت است و محبت وسیله

وحدت :
هر جا محبت رونهد خاصیت وحدت دهد

خون از رگ مجنون جهد لیلی اگر نشترزند
عظمت و شکوه " وحدت کلمه " یک اصل اصیل

نباشد، به مفید بودن آن پی ببرد. قانون اگر با حضور فرمانده اجرا شود دارای ارزش نیست. فراموش نکنیم وقتی که گربه‌ها رفتند موشها میرقصند!!

رسول خدا (ص) فرمود: "بدکارترین افراد امت من کسانی هستند که از بیم شرشان محترمند. بدانید کسیکه مردم محترمش دارند تا از شراو درامان باشند از امت من نیست."
 بامردم بودن از خصوصیات مدیریت است. بامردم بودن یعنی جسم و جان انسان در خدمت انسانیت باشد. در خدمت مردم بودن یعنی تفهیم و تفاهم. یعنی درک یکدیگر یعنی مشکل مردم را فهمیدن. حضور فیزیکی، حضور تشریفاتی است و در بسیاری از مواقع تاثیر آن منفی!

سوار بودن و بفکر پیاده افتادن حضور فیزیکی است. پیاده شدن و مزه آن را چشیدن درک مشکلات را آسان می‌کند. ممکن است در بین مردم باشی ولی درگود نباشی، براحتی بگوئی لنگش کن. این حضور فیزیکی است اما اگر درد را شناختی و به درمان پرداختی و اثرش معلوم شد حضور واقعی است که یک جو درمان به‌تر از هزار نسخه است.

☆ ایرج شگرف نخعی

✌ بقیه از صفحه قبل

افتاد. امیر پرسید کجا میروی؟ گفت: قربان به طویله. گفت برای چه؟ گفت: چون آخر باید به طویله‌ام ببرند پس از اول خودم بطویله می‌روم؛

گرسخن راست بود جمله در

تلخ بود تلخ که الحق مر
 ضمنا " اگر انتقاد از روی خلوص و صمیمیت نباشد و به داعیه مشهور شدن و مطرح بودن و سرشناس گشتن ایراد گردد لحاجت های بوجهلی صدر اسلام را تداعی می کند:

مسلمانی روی سینه ابو جهل نشست او گفت
 از این پائین گردنم را قطع کن گفت چرا؟

گفت: برای این که سرم را به سر نیزه کنند
 از همه بلند تر باشد و همه بفهمند این سرمایه ابو جهل است! این احساس کم یا زیاد در بسیاری از ما وجود دارد منتهی گاه به قدری ظریف و به اندازه‌ای لطیف است که با پرده‌هایی از تأویلها و تفسیرهای دیگر می‌آید که انسان خودش متوجه نمی‌شود.

تنه درخت با وجودی که در زمین کاشته شده و بدان اتکا دارد بواسطه شاخه‌ها بالا می‌رود
 کار مدیریت نتیجه دلهاست نه زبانها. سعی کنید کاری که کارمند انجام می‌دهد از ترس

ایر ج شگرف نخعی



نمی دانست که اختر همان سیمین است که آرزو می کرد به پرواز درآمده با آسمان هاعروج کند . بجائی برود که در آنجا اذیت و آزاری نباشد . آنروز عصر در بنیاد غلغله ای برپا بود ، زیرا همه نهییده بودند که اختر فرشته مهر و محبت می خواهد از بنیاد به خانه برگردد . معلم راهنمای مدرسه پس از پی گیری های مستمر و مداوم دریافته بود که سیمین از خانه فرار کرده در راه توسط گشت کمیته دستگیر و به بنیاد تحویل داده شده است . پدرش چندین بار برای بازگرداندن سیمین به بنیاد آمده بود ولی هربار که با آیفون او را باطاق ملاقات دعوت می کردند از حضور ظفره رفته رفته ازدیدار پدر نیز سرباز می زد تا در فرصتی پدرش بکمک معلم راهنما بانفاق به بنیاد آمد . معلم راهنما خود را برای دیدار سیمین آماده کرده بود وقتی چشمان سیمین به معلم راهنما افتاد هر دو یکدیگر را در آغوش گرفتند ، بگریه پرداختند . هیچکس نمی توانست آنان را از گریه کردن بازدارد ، بلکه خودش هم دچار رقت شده بگریه می پرداخت . در فرصتی معلم راهنما سیمین را راهنمایی کرده با او گوشزد کرد که خانه پدری تو با تمام دشواری هائی که در بردارد سالمترین و امن ترین مکانی است که می توانی در آن به رشد و تعالی خود بپردازی و تو حتماً باید به محیط سالم خانه برگردی و اگر قصد خدمت کردن داری می توانی پس از پایان تحصیلات به بنیاد آمده ، همه آنها را که از مهر و محبت محروم مانده اند را از سرچشمه زلال محبت سیرابشان سازی . سیمین آنروز از تک تک مددجویان و مربیان خدا حافظی کرده صورت یکایک آنها را می بوسید و آنها نیز با

اشکهای خود چهره سیمین را مرطوب می ساختند . وقتی سیمین بانفاق معلم راهنما و پدرش عازم خانه بودند سیمین در دل از خداوند متعال تشکر کرد ، با خود چنین می گفت من امروز دریافتم که محیط خانه چه محیط گرم و بانشاطی است و اگر دختری از محیط گرم خانه بدور باشد چگونه امکان دارد در یک چشم بهم زدن همه هستی و موجودیت خود را از دست بدهد و اگر لطف خدا نبود که توسط گشت دستگیر و به بنیاد تحویل داده شوم معلوم نبود چه بلائی به سرم آمده و چگونه در آستانه لغزش و سقوط قرار می گرفتم . ضمناً در دل با پدران و مساداران نیز سخن گفته با آنها توصیه می کرد که محیط خانه را با همه دشواری ها گرم و بانشاط حفظ کنند تا فرزندان ایشان که در سنین جوانی و غرور و حساسیت قرار دارند دچار اشتباه و خطا نشده ، از محیط خانه فرار ننمایند . فردای آنروز معلم راهنما در دفتر ایستاده با غرور و شادمانی مشاهده می کرد که همین شاگرد ممتاز کلاس هم با متانت و آرامش به سمت کلاس روان است . معلم راهنما از شدت خوشحالی دچار تأثیر شده ، اشک شادمانی از چهره اش سرازیر گردید پس زیرا او خود می دانست که اگر خدا به او توفیق نداده و دلسوزی و علاقمندی های او نبود شاید سیمین هم در خارج از محیط خانه گرفتار گرگهای انسان نما شده همه هستی اش به یغما می رفت .

مجید رشید پور

